

گزارش «جوان» از گردهمایی عاشورایی راهبان نور در قتلگاه فکه

روزی که خاک فکه بوی کربلا می‌دهد

پویان شریعت می‌گویند تاریخ مدام در حال تکرار است یعنی تاریخ و درس‌ها و اتفاقات آن به شکل‌های گوناگون در مقاطع گوناگون تکرار می‌شود. قرن بیستم حادثه‌ای را در خود به ثبت رساند که تاریخ، تاریخ است، در تقویم روزگار ماندگار خواهد بود. مانند حماسه عاشورا که اتفاق رخ داده در قرن بیستم یعنی انقلاب و دفاع مقدس برگرفته از آن بود. در واقع انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن به رهبری سیدی از نسل حسین(ع) و علی(ع) یعنی آقا سیدروح‌الله و جنگ بعد از آن که به انقلاب روح‌الله و ملت ایران تحمیل شد، با خون به ثبت رسید اما امروزه روز برای گرامی داشتن نسلی که با تأسی به مولایشان حسین بن علی(ع) عاشورایی دیگر را رقم زدند، تلاش‌های گوناگونی صورت می‌گیرد. یکی از این اقدامات اعزام جوانان به مناطق عملیاتی و تجدید عهد و بیعتی جاودانه است. تقریباً بیش از یک دهه است که به صورت مستمر و با برنامه‌ریزی و هماهنگی در سطح کشور مراسمی در یکی از قتلگاه‌های خوزستان یعنی قتلگاه فکه در روز عاشورا برگزار می‌گردد که به مراسم عاشورایی قتلگاه فکه مشهور شده است. امسال هم مانند سال‌های گذشته با فرارسیدن محرم و نزدیکی به عاشورا خودمان را آماده کردیم تا برای شرکت در این مراسم، همانند روزهای جنگ کوله‌بار خود را ببندیم و اعزامی به منطقه عملیاتی فکه داشته باشیم. متن زیر گزارشی از سفرمان به جنوب و شرکت در مراسم ظهر عاشورایی منطقه فکه است که تقدیم حضورتان می‌شود.

از حرم روح خدا تا وعده‌گاه عشاق

قرار شده طبق روال هر ساله، همسفران برای حرکت کاروان هاد در مرقده پیرعشاق، صاحب نفس چمران یعنی مرقده اقا روح‌الله کرده هم جمع شوند تا قبل از اعزام بیعتی دوباره با پیر چمران داشته باشیم.

ساعت اعزام ۹ شب تعیین شد و تقریباً تمام ۱۱ اتوبوس آمدند و بچه‌ها آماده حرکت شدند. پس از گذشت تقریباً ۱۱ ساعت به دو کوهه رسیدیم. اول صبح از روی پل ورودی دو کوهه وارد شدیم. گویی تمام بچه‌های دو کوهه و تمام شهدا به استقبال آمده بودند و سیاهپوش به ما خیر مقدم می‌گفتند: «گفته‌اند شرف‌الکمان بالمکین اعتبار مکان‌ها به انسان‌هایی است که در آن زیسته‌اند. دو کوهه یادگانی است در نزدیکی اندیشک که سال‌ها با شهدا زیسته است. با بسیجی‌ها زندگی کرده و تمام سر مقدم و بچه‌ها آماده حرکت شدند، آنچه می‌ماند یادگانی بود در نداشت باز زمین‌های آسفالت‌بزرگ، خشک و کم‌دار و درخت، ساختمان‌هایی کوتاه و بلند و تیرک‌هایی که روی آن پرچم نصب کرده‌اند. اشتباه نکنید دو کوهه جنگ را دوست نداشتند، آنچه با صدای بسیجی‌ها را دوست دارد، جمع شهدا را عاشق است و آرزوینند آن عرصه‌ای است که در آن کارمات باطنی انسان‌ها ظهور می‌یابند.» این جملات سیدشهدان اهل قلم یعنی شهید سیدمرتضی آوینی است که با صدای خودش از طریق بلندگو بخش می‌شد و ما پایادای او وارد این مکان آسمانی شدیم. نسیم نسبتاً سردی به صورت ما می‌خورد. زائران پیاده می‌شوند تا به حسینیه حاج‌محمد برویند. همه زائران با زمزمه «کجا بیدای می‌شید خدای» وارد حسینیه حاج‌محمد شدند. با توجه به مناسبت روز عاشورای حسینی، مراسمی را برای این روز ترتیب دادند.

شب عاشورا مهمان گردان عاشورایی تخریب بعد از کمی استراحت و گشت و گذاری نسبتاً خسته‌کننده با توجه به مسیر آب و هوا که ظهر تاسوعا مهمان سبزی‌ها در درفول بودیم و بارانی شدید آمد، به سمت یادمان فتح‌المبین رفتیم. فضای این یادمان‌ها آنقدر خلوت بود که گویی وقتی اتوبوس‌های کاروان ما در آن می‌ایستادند، لوله‌های عملیاتی در می‌رفت؛ صدای شورش و شوق بچه‌ها و زائران و نواهای حسینی در منطقه بیچید، نماز مغرب و عشا را در فتح‌المبین خواندیم و قرار شد بعد از نماز حاج‌احمد شهیدی به روایتگری در خصوص سیدشهدا بپردازد. فتح‌المبین کمی سرد بود و می‌شد سرما را در بیابان‌های جنوب احساس کرد. بعد از نماز صلوات پشت



د

هر وقت حال و روز سیاسی کشور به هم می‌ریزد، این بچه‌هایی که برای کشف هر کدام باید یک ماه استغاثه و توسل داشته باشیم، کروز، کروز از خاک بیرون می‌آیند تا به ما بفهمانند که نگذارید برای معیشت، اصل انقلاب و ایدئولوژی شما را زیر سؤال ببرند

صلوات بود که فرستاده شد تا اقای حاج شهیدی شروع به روایتگری کند. از هاشم کلهری می‌گفت، از شهید ابراهیم حلی می‌گوید که به داش ابرام معروف بوده و با یک پا در عملیات‌ها حاضر می‌شد تا به شهادت رسید. حاجی شهدا را یکی یکی نام می‌برد و خاطراتی را از آنها نقل می‌کرد. گویی قطار جنگ در اینجا ایستاده و جنگ را در اینجا برای ما به تصویر می‌کشید. صحبت‌ها تمام شد و زائران برای بازگشت به دو کوهه آماده شدند تا شب عاشورا در عاشورایی‌ترین مقر ساعت نزدیک ۱۰:۳۰ همگی آماده حرکت شدیم. ما کمی زودتر به فکه رسیدیم. به این علت که از دو کوهه تا فکه را با تویپو طی کردیم. به فکه که رسیدیم یک لحظه از حسن باقری تا مجید پازوکی، محمد زمانی و... در ذهنم می‌گذشت. پیاده شدیم و به سمت قتلگاه حرکت کردیم. هر قدمی که برمی‌داشتیم گویی قلبمان می‌خواست از کنده شود. به هر حال آرام آرام رفتیم. یک نظرسنجی از زائران می‌گوید زائرانی که به قتلگاه فکه می‌آیند دو دسته



د

گردان‌ها که اطراف حسینیه حاج‌محمد در ساختمان‌ها مقرر داشتند نبود. آنها حدود دو، سه کیلومتر آن طرف‌تر از دو کوهه در بیابان چادر زده بودند و مقرشان این شکلی بود. یک حسینیه‌ای هم به نام حسینیه امیرالمؤمنین(ع) به همسایه حاج‌محمد دین‌شعاری فرمانده گردان تخریب ساخته بودند که امروزه به نام حسینیه تخریب معروف است. به علت باران و گل و شلی که درست شده بود تا حسینیه نتوانستیم برویم و همانجا در جاده تخریب نشستیم. مداح مداحی می‌کرد و پس از آن یک روایتگری کوتاهی انجام شد. با اینکه روایتگری خیلی کوتاه بود اما یک جمله‌آن به شدت در ذهنمان ماند همانند بچه‌های تخریب که آنقدر عاشق بودند و آن عشق آنان را ذوب کرده بود که هر لحظه آماده شهادت بودند. روی گفت: «چند نفر از شما آماده شهادت هستید؟»

از دو کوهه تا قبورالبطل شب دیروقت قیوایدیم و به همین خاطر روز عاشورا بعد از نماز صبح تعدادی از بچه‌ها در حسینیه چرتی زدند و تعدادی هم در دو کوهه پخش شدند؛ در ساختمان‌ها، حسینیه‌ها، ساختمان ذوالفقار، صیگاه و...

ساعت نزدیک ۱۰:۳۰ همگی آماده حرکت شدیم. ما کمی زودتر به فکه رسیدیم. به این علت که از دو کوهه تا فکه را با تویپو طی کردیم. به فکه که رسیدیم یک لحظه از حسن باقری تا مجید پازوکی، محمد زمانی و... در ذهنم می‌گذشت. پیاده شدیم و به سمت قتلگاه حرکت کردیم. هر قدمی که برمی‌داشتیم گویی قلبمان می‌خواست از کنده شود. به هر حال آرام آرام رفتیم. یک نظرسنجی از زائران می‌گوید زائرانی که به قتلگاه فکه می‌آیند دو دسته

داره، می‌گویند گذرگاه مرغان... قاسمی ادامه داد که عین داستان کربلا در اینجا هم اتفاق افتاد، وقتی سیدالشهدا(ع) وارد کربلا شدند چندین اسم برای او نام بردند اما وقتی به کربلا رسید، گفت: عود یک من الکرک و البلا این همروز شهید همت با اشاره به شهادتی تفضی شده در روز تاسوعا می‌گفت، من بارها گفته‌ام و اعتقاد دارم هر وقت حال و روز سیاسی کشور به هم می‌ریزد، این بچه‌هایی که برای کشف هر کدام باید یک ماه استغاثه و توسل داشته باشیم، کروز، کروز از خاک بیرون می‌آیند تا به ما بفهمانند که نگذارید برای معیشت، اصل انقلاب و ایدئولوژی شما را زیر سؤال ببرند. در آخر مراسم قرار شد پنج شهید مهمان را که در روز تاسوعا تفضی و کشف شده بودند از مقلتل تا در ورودی یادمان فکه تشییع کنیم.

کتاب دفاع مقدس

نگاهی به کتاب «ممد ویتامین»

روایت طنز از خاطرات آزادگان

آنها پاسخ دادند: وقتی بچه‌هایتان با چوب کبریت بمب می‌سازند، لابد شما با این حلب‌ها موشک درست می‌کنید و از همین جا بغداد را می‌زنید. **بسیجی یا سرباز** نگیانان عراقی به بسیجی‌ها که می‌رسیدند، می‌افتادند روی دنده کج. یک افسر عراقی بود که صبح به صبح در اتاق‌ها را باز می‌کرد و می‌گفت: بسیجی تف... مریض بود. آمد توی صورتم با آن قیافه کره‌پاش پرسید: بسیجی هستی؟ پاسخ دادم: لا، جندی (سربازم) ترسیدم بگویم: آره. لیخندی روی لب‌هایش نشست، گفت: احسنت. احسنت. یک شب ساعت ۱۲ بود. چند افسر یهو ریختند توی اتاقمان متوجه شدند که سالم هستم و روی دو پایم راه می‌روم. می‌دانستند، عربی بلدم. این بار پرسیدند: بسیجی هستی یا پاسدار؟

مبینا شانلو «ممد ویتامین» کتابی با زبان طنز است که در خود خاطره‌های خواندنی و شیرین آزادگان سرفراز کشورمان را جای داده است. خاطراتی آموزنده از بزرگمردان و شیرزنان این مرز و بوم که مرورش تجدید خاطره‌ای است برای کسانی که روزهای جنگ را دیدند و برای نسل جوان تر، آینه‌ای است تا نایده‌ها و ناگفته‌های جنگ را به نظاره بنشینند. این کتاب که به همت عبدالرضا سالمی نژاد جمع‌آوری شده در ۵۰ صفحه با بیش از ۲۰ روایت و داستان واقعی، دوران اسارت آزادگان را به رشته تحریر درآورده است. با آوردن دو خاطره از این کتاب شما را به خواندن «ممد ویتامین» دعوت می‌کنم.

موشک حلبی

مهدی طحانی نوجوان کم‌سنی بود که به همراه پدرش به مناطق جنگی آمده بود تا کمک‌های مردمی شهرستان را



فرمایش عراقی‌ها هم کبریت داشتن را ممنوع کردند و هم حلب خالی جای روغن را. پرسیدیم: حالا برای کبریت دلیلی دارید ولی چرا حلب داشتن را ممنوع کردید؟ ما ظرفی جز این نداریم که از آن استفاده کنیم؟ آنها پاسخ دادند: وقتی بچه‌هایتان با چوب کبریت بمب می‌سازند، لابد شما با این حلب‌ها موشک درست می‌کنید و از همین جا بغداد را می‌زنید



به شک افتاده بودم. چرا به جای سرباز، مرا از خدمت‌م من جدا کنند. اگر می‌گفتیم بسیجی که دروغ‌هایم بر ملا می‌شد. مانده بودم چه پاسخی بدهم، یهو چیزی به ذهنم رسید. پاسخ دادم: سرباز هستم اما توی بسیج خدمت می‌کنم. پرسیدند: خوب چطور می‌گذرد؟ پاسخش دادم: توی ایران کسی که در دستن تمام می‌شود، باید بره خدمت سربازی و وگرنه کار به او نمی‌دهند. با خودم گفتم خدمت سربازی توی ارتش سخته، برم بسیج که آسان تر است. افسر عراقی گفت: خوب بیسا اینها را توی تلویزیون بگو. یهو جا خوردم با خودم گفتم که ای داد بیداد، حالا چکار کنیم؟ به هول و ولا افتادم که چه بگویم، چیزهایی سر هم کردم که تحویلشان بدهم. گفتم: نه من این کار را نمی‌کنم. پدر و مادرم اگر بفهمند مرا می‌کشند. نه من نمی‌توانم جلویشان بایستم. بهتر است به جای این پدر و مادرم مرا بکشند، شما مرا بکشید... افسر که از حرف‌هایم چیزی دستگیرش نشد نهنیبی زد و گفت: برو کمشو.

به رمزندگان اسلام برساند اما در اوضاع وخیم مناطق جنگی گرفتار ارتش عراق شده بود. او کارهایی می‌کرد که حتی ما که به ستوه آورده بود اما محض خنده هم که شده کارش نداشتیم. مثلاً با گوگرد کبریت‌ها و فتیله‌ای که معلوم نبود از کجا گیر آورده، ترقه‌هایی درست می‌کرد که اندازه یک نارنجک صدا می‌داد. این شده بود تفریح هر روزش. فتیله را آتش می‌زد و نقشه‌ای دیگر می‌کشید. فردایش عراقی‌ها هم کبریت داشتن را ممنوع کردند و هم حلب خالی جای روغن را. پرسیدم: حالا برای کبریت دلیلی دارید ولی چرا حلب داشتن را ممنوع کردید؟ ما ظرفی جز این نداریم که از آن استفاده کنیم؟

جدول سودوکو

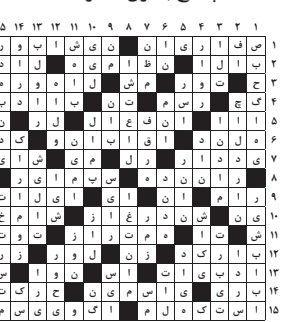
۷	۲	۸	۱	۳
۵	۴	۲	۱	۳
۵	۱	۷	۳	۸
۴	۵	۲	۸	۱
۶	۲	۳	۷	۸
۶	۳	۷	۵	۱

جدول سودوکو

ارقم‌اتا ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پایخ جدول شماره ۴۱۲۱



طراح علبیرضاجادی فر | شماره ۴۱۲۲

از راست به چپ

- ۱- مرتفع‌ترین اهرام مصر - زمانی شاهراه ارتباطی چین و غرب آسیا بود
- ۲- روییدن و رشد کردن - افزایش بوی و مه‌لوم سطح قیمت‌ها - پرچم
- ۳- راندن مزاحم - کاریز - واحد شمارش پل - اسب تیزی
- ۴- ایمان و عقیده - فرق سر - متضاد اصل
- ۵- بند گرگ که قدمتی بیش از ۱۷۰۰ سال دارد در این شهر خوزستان واقع شده است - از لوازم التحریر - در چه نظامی محمدتقی‌خان پسیان
- ۶- کشف رازی - درخت مسواک - توپخانه
- ۷- ولایت، ورقه جواز - تپه و پشته - ماهر و کاردان
- ۸- گشوده - فوتوگراف - مسابقه با وسایل موتوری - بنده و شما
- ۹- از پرندگان می‌پرواز - دختر کارتونی - کنار نیمکت
- ۱۰- از نخست‌وزیران هند - لوله گیاهی - شیپور بزرگ
- ۱۱- چنان باقی - تخریب‌کردن - یکی از ده فیلم برتر تاریخ سینما
- ۱۲- واحد شعر - ایمنی - برای راگب موتور از ضروریات است - نام گلی است
- ۱۳- فرمان خودرو - ممتد و طولانی - شهری در خراسان رضوی - عضو بالاترین
- ۱۴- ادیب نوبل برده ۱۹۹۵ - محلی برای عزاداری - گناه و خطا
- ۱۵- کوچک‌ترین ایاقوس - صحرانشین و بیابانگرد

از بالا به پایین

- ۱- این دانشگاه ایران در زمان ساسانیان به اوج شهرت رسیده بود - پاشاوری کردن
- ۲- دندان تیز جانوران درنده - مخترع پیل الکتریکی - نهال خرما
- ۳- بازی محلی - واحدی برای خرید و فروش نفت - آوازه - راست و مستقیم
- ۴- جانی - فرزندان؛ اولاد - زمین به امید باران
- ۵- محل پخت آجر و نان - دارای شیوه عمل فردی - اسب حنایی رنگ
- ۶- همسایگی - دردها - ناپاکی
- ۷- هنر فرنگی - خیس - مقدمه و دیباچه
- ۸- در مثل غنیمت است - از جاده‌های کوهستانی و برقگیر کشور - انگور نارس - حرف فاصله
- ۹ - از صور فلکی نیمکره شمالی - رمق آخر - ستون عرشه کشتی
- ۱۰ - عامل گروه‌های خونی - واحد ورزش توانمند - پدیار
- ۱۱ - محل ذخیره اندوخته دنیوی - دلیل آورده شده - قطعات‌انگازمو قوا کهر - یا نچیز بنوشته باشند
- ۱۲ - شش - احزاب برای به دست آوردن آن در مجلس تلاش می‌کنند - برده مونت
- ۱۳ - هنوز انگلیسی - از آلات موسیقی - داروی زخم - پدر پدر
- ۱۴ - چیدمان بازیکنان یک تیم - بهشت - درخت مخروطی شکل
- ۱۵ - شعله‌ور - تعریف از کالا برای فروختن آن